بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 27 بهمن 1397.

خب من بحث های سابق یک سری تکمیلاتی نیاز داشت بعضی توضیحات در تکمیل عرایض سابقمان عرض کنم بحث سر این بود که در دوران امر بین تعیین و تخییر اصل چیست. مرحوم آقای صدر فرموده بودند که در دوران امر بین تعیین و تخییر علم اجمالی اولیه منحل می شود ولی یک علم اجمالی دیگری مرحوم آقا ضیاء قائل هستند و آن علم اجمالی مانع انحلال حقیقی می شود و ایشان با انحلال حکمی بحث را به نتیجه رساندند. که آن علم اجمالی این بود که در جایی که مثلا مردد امر بین این است که یا عتق تعیینا واجب است یا عتق یا صوم تخییرا واجب است ما در واقع علم اجمالی داریم به این شکل یا بر کسی که صوم را انجام دده است حتما باید عتق را انجام دهد چون اگر واجب تعیینی باشد کسی که صوم هم انجام داده باشد باید عتق را انجام دهد. یا بر کسی که فاعل صوم هست انجام عتق واجب است یا بر کسی که تارک عتق است صوم را باید انجام دهد. و روی این علم اجمالی تنجیز می آورد. ما خب در جلسه قبل عرض کردیم که این علم اجمالی مغالطه است و همچین علم اجمالی درست نیست توضیحش را دادیم که دو قضیه شرطیه هستند که این دو قضیه شرطیه با هم نمی توانند فعلی شوند. لازمه فعلی شدن یکی از این دو قضیه این است که قضیه دیگر از فعلیت بیفتد. چون اگر قرار باشد که این دو قضیه این است که اذا صمت وجب علیک العتق. و اذا ترکت العتق وجب علیک الصوم. این دو تا قضیه بود دیگر. برای اینکه این دو قضیه فعلی شود شما باید هم صوم را انجام داده باشید هم عتق را ترک کرده باشید. کسی که صوم را انجام داده است و عتق را ترک کرده باشد این دیگر نمی تواند مأمور باشد به صوم. چون اذا ترکت

چون فرض این است که صوم را انجام داده است و عتق را ترک کرده است. اگر صوم را انجام داده باشد عتق را ترک کرده باشد اذا ترکت العتق وجب علیک الصوم نمی تو اند فعلی شود. چون فعلیت این معنایش این است که امتثال شده است که خب این با امتثال حکم از فعلیت می افتد. خب این مغالطه ای بود که عرض کردم. حالا من ر تکمیل آن مغالطه عرض کنم که یکی از شواهد این تکمیل مغالطه این است که این علم اجمالی که مرحوم آقا ضیاء تصویر کرده اند اگر صحیح باشد در بعضی موارد دیگری که قطعا مجرا مجرای برائت است این علم اجمالی جا دارد. آن کجا آن در جایی که مثلا من یقین دارم که یک تکلیفی با یک شرطی حتما واجب است. مثلا نمی دانم حج عند الاستطاعه واجب است یا مطلق واجب است. خب تردیدی نیست که اینجا بر کسی که مستطیع نیست برائت جاری می شود. در حالی که اگر بخواهیم آن علم اجمالی ای که مرحوم آقا ضیاء تصویر کرده است را داشته باشیم شبیه همین علم اجمالی را می توانیم اینجا داشته باشیم با این توضیح که پیشتر عرض کردیم که مضمون اذا استطعت وجب علیک الحج این قضایای شرطیه از جنبه محرکیت منحل می شوند به امر به جامع بین ترک الشرط یا تحقق الجزاء. اذا استطعت وجب علیک الحج معنایش این است که یا نگذار مستطیع شوی یا حج را به جا بیاور. این جامع. بنابراین در واقع ما امرمان مردد است بین اینکه به طور مطلق امر به حج داریم به نحو واجب تعیینی مثلا امر به حج داریم یا امر ما مردد است بین اینکه مردد بین عرض کنم خدمت شما انجام عدم الاستطاعه و حج هست که نتیجه این مطلب این است که ما در واقع می تو انیم دو تا قضیه شرطیه تصویر کنیم که علم داریم یکی از این دو قضیه مطابق علم است. این دو تا قضیه دقیقا شبیه همان قضایایی که آنجا تصویر کردیم در مورد عتق و صوم و عتق. که واجب تعیینی هست یا واجب تخییری. به این شکل که اینجا هم شبیه همان تصویر کنیم. بگوییم ما می دانیم یا کسی که حج را انجام نمی دهد تارک حج واجب است بر آن تارک حج واجب است بر اینکه استطاعت را ترک کند. تارک حج واجب است بر او استطاعت را ترک کند یا کسی که خب بنا بر اینکه واجب تعیینی باشد معنایش این است که این قضیه اذا ترکت الحج وجب علیک ترک الاستطاعه. این بنا بر اینکه واجب واجب تخییری باشد یعنی مشروط باشد اما اگر واجب، واجب مطلق باشد این قضیه صادق است. اذا ترکت الاستطاعه وجب علیک الحج دقیقا همان علم اجمالی که مرحوم آقا ضیاء آنجا تصویر می کردند اینجا هم تصویر می شود که چیزش هم همین است همان مغ الطه ای که آنجا هست اینجا هم این مغالطه وجود دارد. حالا اینکه خب یک ان قلتی پیش می آید که ما بالأخره بین این دو صورت ما به نظرمان در موارد تعیین و تخییر اصل احتیاط است نه برائت جاری نمی شود در حالی که در این صورتی که امر مردد بین اینکه واجب مشروط باشد به شرطی یا مطلقا واجب باشد بی تردید باید برائت جاری شود. اینجا چطوری می شود برائت جاری کرد؟ یک مکملی دارد من مکملش را همین جا عرض می کنم یک قدری یک بحث دیگر را اینجا طرح می کنم بعد به این مکمل می پردازم. ما یک بحثی سابق طرح کردیم در مورد اینکه حقیقت واجب تخییری چیست. گفتیم مبانی مختلفی هست که در واقع سه تا مبنای اصلی عرض کردیم اینجا می شود تصویر کرد. که دو تا مبنای آن خیلی شبیه هم هستند یک مبنای آن یک مقداری فرق دارد. آن سه مبنای اصلی این است که معنای واجب تخییری وجوب جامع بین عدلین است. یک. واجب تخییری یعنی وجوب احدهما این دو. واجب تخییری یعنی دو تا وجوب مشروط. هر عدل مشروط به ترک عدل دیگر. در واقع مبانی دیگری که قبلا هم اشاره کردیم خیلی مبانی

این در معمول موارد این سه مبنا مطرح است البته مبانی دیگری هم هست که قبلا هم اشاره کردیم حالا هم اشاره عرض می کنم. این سه تا مبنا البته بین مبنای اول و مبنای دوم عرض کردم بین اینکه جامع واجب باشد یا احدهما واجب باشد فرقش این است که جامع در واقع صرف الوجوب قدر مشترک بین اینها است. بنابراین اگر قدر مشترک مجرد از خصوصیات فردیه هم می توانست تحقق پیدا کند آن وجوب تحقق پیدا کرده بود آن وجوب امتثال یافته بود. ولی احدهما یعنی صرف الوجود. جامع متخصص به یک خصوصیت. بنابراین حتما باید در ضمن یک خصوصیت فردیه باشد که این است که تفاوت جدی از جهت خارجا ندارد چون جامع اگر بخواهد تحقق پیدا کند همیشه در ضمن یک خصوصیتی تحقق پیدا می کند. این است که بین مبنای اول و دوم در عمل تفاوت آن چنانی ندارد. بین مبنای سوم و آن دو تا مبنای اول و دوم یا بین این ها فرق هست یا نیست عرض کردیم که اگر بحث را روی محرکیت قرار دهیم یعنی آن چیزی که تحریک به او تعلق گرفته است لازمه دو تا قضیه شرطیه ای که ما تصویر می کردیم تحریک نسبت به جامع است. آن را قبلا بحثش را کردیم که چون قضیه شرطیه از جهت محرکیت بازگشت می کند به عدم شرط به تحریک به جامع عدم شرط یا تحقق جزاء. پس بنابراین اذا ترکت الصوم وجب العتق این از جهت محرکیت یعنی یا ترک عتق را ترک کند یعنی عتق را بیاور یا صوم را بیاور که از جهت محرکیت با آنها یکی است. بنابراین این مبانی از جهت شیوه محرکیت تفاوتی ندارد. ولی با همه این حرف ها این مبانی یک تفاوت دیگری دارند که آن تفاوت فارق همان مسئله ای است که امروز به آن پرداختم. آن این است که ببینید اینکه ما می گوییم شارع مقدس به ما گفته است که یا عتق را بیاور یا صوم را بیاور معنایش این است که یک مصلحتی هست با یکی از این دو تا این مصلحت تأمین می شود. بنابراین کسی که نه صوم را آورده باشد و نه عتق را آورده باشد هیچ کدام از اینها را نیاورده باشد این مأمور هست که یکی از این دو تا را بیاورد تا این مصلحت تأمین شود و کسی که مثلا صوم را می آورد این شخص با کسی که صوم را نمی آورد در آن چیزی که محطّ مصلحت در آن وجود دارد یکسان است یعنی هر دو یک چیز برایش مصلحت داشته است. ولی کسی که صوم را آورد آن مصلحت را تأمین کرده است کسی که صوم را نیاورده باشد آن مصلحت را تأمین نکرده است. یعنی فارق بین فاعل صوم و تارک صو در این نیست که در تارک صوم مصلحت در عتق است و در فاعل صوم دیگر مصلحت وجود ندارد. در فاعل صوم مصلحت وجود داشته است ولی چون مصلحت را استیفا کرده است دیگر تحریک نمی شود بنابراین ببینید ما در واقع می گوییم که در واجبات تخییریه تحریک مشروط است یعنی کسی که صوم را انجام می دهد دیگر شارع به او نمی گوید عتق را انجام بده. و فقط به کسی که صوم را انجام ند اده است می گوید عتق را انجام بده. بحث سر این است که کسی که صوم را انجام نداده است و تا آخر هم انجام نخواهد داد شارع به این چه می گوید؟ آیا می گوید عتق را انجام بده؟ باز هم می گوید احدهما را انجام بده و به کسی که صوم را هم انجام داده است برای آن شخص هم مصلحت در جامع است چرا دیگر تحریکش نمی کند چون مصلحت را آورده است. چون مصلحت را خارجیت بخشیده است پس اینکه ما وجوب مضیّق شده است به کسی که صوم را

یعنی تحریک نسبت به عتق تنها در مورد کسی است که صوم را انجام نداده باشد نه به جهت این است که کسی که صوم را انجام داده است دیگر عتق برایش آن صرف الوجود برایش ذی مصلحت نبوده است. هنوز هم صرف الوجود ذی مصلحت است ولی چون مصلحت تأمین شده است دیگر محرکیت ندارد. بنابراین فارق بین فاعل صوم و تارک صوم در محطّ اصل المصلحت نیست. در این است که فاعل صوم این مصلحت را خارجیت بخشیده است تارک صوم هنوز این مصلحت را تأمین نکرده است. در تارک صوم هم مصلحت در خصوص عتق نیست. باز هم مصلحت در جامع است. یعنی هم نسبت به فاعل صوم مصلحت وجود دارد هنوز هم مصلحت وجود دارد ولی این مصلحت چون خارجیت پیدا کرده است دیگر محرکیت ندارد. در تارک صوم هم مصلحت در خصوص این واجب نیست به خاطر همین این جور نیست که کسی که تارک صوم باشد شارع

محرکیتش درست است نسبت به عتق است ولی محبوب شارع آن چیزی که حب شارع به او تعلق دارد آن چیزی که محط مصلحت هست باز هم جامع است. خب و همین فارق بین این مسئله است و مسئله ای که امروز ذکر کردم در مورد استطاعت. ببینید استطاعت کسی که مستطیع است جایی که ما شک داریم که آیا تکلیف هم بر مستطیع حج واجب است هم بر غیر مستطیع حج واجب است. یعنی چه؟ یعنی ما می دانیم بر مستطیع مصلحت وجود دارد اما بر غیر مستطیع نمی دانیم مصلحت وجود دارد یا خیر. اینکه تکلیف مضیّق

اگر تکلیف واقعا فقط در حق مستطیع باشد تضیّق تکلیف به خارط این نیست که غیر مستطیع مصلحت را استیفا کرده است. اصلا مصلحت ندارد. انی فرق با آن مسئله هست. انجا کسی که تارک یک شق هست با کسی که فاعل یک شق هست در محط مصلحت یکسان هستند. یعنی فاعل صوم و تارک صوم هر دو در این که جامع به گردنشان واجب است حالا واجب تعبیر نکنم جامع محط مصلحت است و جامع محبوب مولا است برایشان یکسان هستند و خب اینجا همین به خلاف ما نحن فیه.

ما نحن فیه ما می دانیم کسی که واجب استطاعت است حج بر او ملاک دارد. اما کسی که فاقد استطاعت است اصل ملاک داری حج برایش مشکوک است. نتیجه اش این می شود که من برایم احراز نشده است که یک ملاکی اینجا برای فاقد استطاعت وجود دارد. در جایی که شک دارم در اصل ملاک برائت جاری می شود.

سؤال:

پاسخ: حالا پای مصلحت و آن چیزها را وسط نکشید بحث پیچ دار می شود. همان جور است ولی آن را وارد بحث نکنید که بحث یک مقداری گیر پیدا نکند.

ببینید در وا قع نتیجه این بحث در ما نحن فیه ظاهر می شود یعنی در بحث احتیاط. جایی که شما یقین دارید یا تکلیف تعلّق گرفته است به عتق تعیینا یا تکلیف تعلّق گرفته است به جامع صوم و عتق. خب ما می گفتیم این تکلیفی که به جامع صوم و عتق یا به عتق تعلّق گرفته است این تکلیف انحلال پیدا نمی کند و لازمه اش احتیاط است. درست است که اگر شما صوم را انجام داده باشید دیگر یقین ندارید که اینجا حتما عتق را باید انجام دهید. چون صوم را اگر انجام داده باشید ممکن است آن واجبی که به گردن شما هست جامع محقق شده باشد. ولی این معنایش این است که بر فرضی که شما صوم را انجام داده باشید احتمال دارد آن تکلیفی که علم به آن دارید امتثال کرده باشید. یعنی شک ما بازگشت می کند به اینکه یک تکلیف را یقین داریم نمی دانیم با آوردن صوم آن تکلیف امتثال می شود یا خیر. اینجا شکی که در وجوب عتق بر فاعل صوم هست این شک به شک در سقوط تکلیف بر می گردد. ن هشک در ثبوت تکلیف. ما می دانیم یک تکلیفی اینجا بوده است چون نمی دانیم محط تکلیف جامع است یا محط تکلیف خصوص عتق است نمی دانیم با آوردن صوم این محط ملاک، این محط ملاک را استیفا کردید یا نکردید. بنابراین خب شک شک در سقوط است و در شک در سقوط شما باید احتیاط کنید. ولو شما دیگر علم به بقاء فعلیت تکلیف ندارید در همه موارد شک در سقوط علم به بقائ فعلیت تکلیف ند ارید لازم نیست شما علم داشته باشید که تکلیف چون فرض کنید شارع به من گفته است که تطهّر. من شک دارم که این آب پاک است یا نجس است. من با این حال فرض کنید اصاله الطهاره ای هم جاری نشود. با این فرض که اصاله الطهاره جاری نشود. با یک آب مشکوک الطهاره و النجاسه وضو می گیرم. آبی که حکم ظاهری به طهارتش هم نیست. خب اینجا احتمال دارد من وضو گرفته باشم اگر واقعا وضو گرفته باشم تطهر دیگر امر ندارد. ولی این امری که این سقوط فعلیتی که به خاطر امتثال باشد این احتمالش باعث نمی شود که من تکلیف به گردنم نباشد. اصلا امتثال قطعی فراق قطعی را می طلبد معنایش همین است. مجرای اشتغال همین است. در واقع ما نحن فیه هم همین را می خواهیم بگوییم. ما در واقع آمده ایم همان علم اجمالی ای همان شکی را که به جهت سقوط تکلیف داریم همان را در قالب الفاظی در قالب یک نوع قضایای شرطیه ای این را اینجا آورده ایم. بنابراین فارق بین این دو مسئله، مسئله ای که ما یقین داریم یا عتق واجب است تعیینا یا عتق یا صوم واجب است تخییرا با مسئله استطاعتی که عرض کردم آن که در استطاعت آن که من یقین دارم که ملاک دارد حج برای مستطیع است. حج برای غیرمستطیع اصلش اصلا ملاک داری اش مشکوک است. نه فعلیت تکلیفش مشکوک است. به تعبیری دیگر یک تعبیر مرحوم اقای صدر می کنند که خب مرحوم آقای صدر امتثال را شرط سقوط فعلیت تکلیف نمی دانند شرط سقوط فاعلیت تکلیف می دانند. اینجا یک ضابطه ای می دهند می گویند هر جا شک ما در سقوط فاعلیت تکلیف باشد مجرای احتیاط است. هر جا شک ما در سقوط فعلیت تکلیف باشد ولو بقائا مجرای برائت است. خب با این لسانی که مرحوم آقای صدر تقریب کرده اند حالا من با این لسان هم بخواهم بحث را پیش ببرم این طوری فارق بین این دو مسئله هست. در مسئله جایی که نمی دانم حج به نحو مطلق واجب است یا به نحو مشروط به استطاعت واجب است شک من در فعلیت التکلیف است. به اصطلاح آقای صدر. ولی در ما نحن فیه آن که صوم را انجام می دهد اینکه من نمی دانم آیا هنوز تکلیف دارد یا خیر شک آن در سقوط فاعلیت تکلیف است. چون اگر تکلیف واجبش واجب تخییری باشد در واقع آن با انجام صوم تکلیف را امتثال کرده است. و تکلیف از فاعلیت افتاده است. در مواردی که شک در فاعلیت تکلیف باشد نه در فعلیت تکلیف اینجا مجرا مجرای احتیاط است نه برائت .این فارق بین این دو مسئله. و منهنا یظهر حالا به نظر می رسد که در آن مسئله حقیقت واجب تخییری اگر ما حقیقت واجب تخییری را از جهت نحوه محرکیت در نظر بگیریم بین این مبانی فرقی نیست. همه اینها نحوه محرکیتشان یکسان است. ولی اگر ما رابطه بین تکلیف و ملاک را در نظر بگیریم قول صحیح در واجب تخییری این است که واجب تخییری یا جامع واجب است یا احدهما واجب است. یعنی آن چیزی که محط ملاک هست جامع است یا احدهما. عرض کردم بین احدهما و جامع فرق ان چنانی ای وجود ندارد و اثباتا هم نوعا تعبیری که ما داریم و واجب تخییری از او انتزاع شده است این است که می گویم صوم أو اعتق. اینکه به نحو دو تا واجب مشروط باشد ان لم تصم فاعتق ان لم تعطق فصم امثال اینها این یک فرض خیلی غیرعرفی است. آقای صدر تصویر کرده است که احیانا ممکن است به این شکل اثباتا وجود داشته باشد و امثال اینها. ولی این یک فرض متعارفی است متعارف این است که آن چیزی که تکلیف به او تعلّق گرفته است جامع است. خلاصه کلام در واجب تخییری محط المصلحه و محط الملاک جامع است. یا احدهما است. نه اینکه محط المصلحه و محط الملاک در تک تک افراد هست به فرض عدم اتیان به دیگری. این جور نیست که هر یک از اینها بر فرض دیگری خودش یک ملاک تعیینی پیدا کند. بله یک بحثی عرض کنم خدمت شما اینجا مطرح بود سابق که گاهی اوقات واجب های تخییری، تخییری بودنش به خاطر این است که ولو هر دو این واجبات هر دو عدل ها ملاک دارد ولی انجام هر یک از این ملاک ها باعث می شود ملاک دیگر امکان یش حذف شود آن صورتی که مرحوم آخوند تصویر کرده بود در واجب های تخییری که احیانا واجب های تخییری ممکن است به این جهت باشد که اینکه گفته است صوم أو اعتق به خارط اینکه بر فرضی که شما صوم کردید دیگر امکان استیفای ملاک عتق نیست نه اینکه عتق ملاک ند ارد. امکان استیفای ملاکش نیست خب آن صورت یک حالت خاصی است که عرایض ما که می گوییم ملاک در جامع نیست ملاک در خصوصیت هست و علّت تضیّق واجب تضیّق امکان استیفای ملاک است. آن جا حالا فرق دارد هویتش با واجب های تخییری دیگر. در نتیجه نتیجه بحث ما این است که ما در و اقع دو سنخ واجب تخییری داریم اگر بحث ملاک را دنبال کنیم واجب تخییری یا به این جهت هست که ملاک در جا مع است یا احدهما هست عرض کردم این دو تا به هم نزدیک هستند خیلی تفاوت جوهری زیاد آن چنانی بین اینها نیست و یا به این شکل است یا به این شکلی که مرحوم آخوند در بعضی موارد تصویر می کند که ملاک در جامع نیست تک تک این افراد ملاک دارند ولی ملاک قابل استیفا جامع است. ملاک قابل استیفا یعنی به تعبیر دیگر تنها اولین وجود از وجودات اینها به ملاک متصف می شود. یعنی در واقع عتقی که اولین فرد از عتق و صوم هست آن ملاک دارد. صومی که اولین فرد از صوم و عتق باشد آن ملاک دارد. یعنی ملاکی که اصلا معنایش این است که ملاک این هم باز بازگشت می کند به همین حرف که ملاکی که وجود دارد مقیّد به فرد اول هست

سؤال:

پاسخ: حالا حالت های مرحوم اصفهانی و اینها خیلی حالت های چیزی نیستند حالت های خیلی عرض کنم خاصی نیستند. حالا بماند. حالا فردا من روضه را حالا گوش می کنیم نکته ای در پرانتز عرض کنم اینکه می خواستیم برویم روی اقل و اکثر در شبهه موضوعیه بحث خیلی خاصی ندارد مختصر بحثی د ارد که آن را در اقل و اکثر در محصل را بحثش را می کنم که انشاء الله فردا اقل و اکثر در محصل را بحثش را می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد